

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بیتا

تصحیح و مقدمہ محمد علی فروغی

ترکیب خوشنویسی: محمد منصور لاری

بوالحسب سعد و آثار او

شیخ سعدی نه تنها یکی از اجزای بدترین ایرانیان است، بلکه یکی از بزرگترین سخن سرایان جهان است. در میان پارسی زبانان یکی دو تن بیش نیستند که بتوان با او برابر کرد. و از سخن گویان ملل دیگر هم از قدیم و جدید کسانی که با سعدی همسری کنند بسیار معدودند. در ایران از جهت شهرت کم نظیر است و خاص و عام اورامی شناسند. در بیرون از ایران هم عوام اگر ندانند خواص البته بزرگی قدر او پی برده اند. باین همه از احوال و شرح زندگانی او چندان معلوماتی در دست نیست زیرا بدبختانه ایرانیان در ثبت احوال ابناء نوع خود به نهایت مسامحه سهل انگاری ورزیده اند چنانکه گمت کسی از بزرگان ماجزئیات زندگانش معلوم است و درباره شیخ سعدی مسامحه به جایی رسیده که حتی نام او هم به دستی ضبط نشده است. اینک از احوال شیخ سعدی اظهار بی خبری می کنیم از آن نیست که درباره او سخن گفت و حکایاتی نقل نکرده باشند. بخارش بسیار، اما تحقیق کم بوده است و باید تصدیق کرد که خود شیخ بزرگوار نیز در همراه ساختن مردم درباره خویش اهتمام ورزیده، زیرا که برای پروردن نکات حکمتی و اخلاقی که در خاطر گرفته است حکایاتی ساخته و وقایعی نقل کرده شخص خود را در آن وقایع دخیل نموده و از این حکایات فقط تمثیل در نظر داشته است نه حقیقت و توجه فرموده است که بعد از مردم از این نکته غافل خواهند شد و آن وقایع را واقع پنداشته در احوال او به اشتباه خواهند افتاد شهرت و عظمت قدر او هم در انظار مؤید این امر گردیده چون طبع مردم بر این است که درباره کسانی که در نظرشان اهمیت یافتند بدون

تقدیر بدستی و راستی سخن می گویند و بنابراین در پیرامون بزرگان دنیا افسانه ها ساخته شده که یک چندهمه کس آنها را حقیقت انگاشته و بعد ما اهل تحقیق به زحمت و مجاهده توانسته اند معلوم کنند که اغلب این داستان ها افسانه است.

حاصل اینکه در تحقیق از احوال شیخ سعدی که گفته های خود او را باید تماماً مأخذ قرار داد، نه به آنچه دیگران نقل کرده اند می توان اعتماد نمود، و پس از موشکافی های بسیار که این او را در محققان بعمل آورده اند آنچه می توان از روی تحقیق گفت این است که شیخ سعدی خانواده اش عالمان دین بوده اند و در سالهای اول سده هفتم هجری در شیراز متولد شده و در جوانی به بغداد رفت و آنجا در مدرسه نظامیه و حوزه های دیگر درس و بحث به کمال علوم دینی و ادبی پرداخت و در عراق و شام و حجاز مسافرت کرده و حج گزارده و در اواسط سده هفتم هجری که ابوبکر بن سعد بن زکری از اتابکان سلفری در فارس فرمانروایی داشت به شیراز بازآمده، در سال ۶۵۵ هجری کتاب معروف به «بوستان» را بنظم آورده و در سال بعد «گلستان» را تصنیف فرموده و در نزد ابابک ابوبکر و بزرگان دیگر مخصوصاً پسر ابوبکر که سعد نام داشته و شیخ انتساب به او را برای خود تخلص قرار داده قدر و منزلت یافته و همواره بنیان و بیان مستعدان را ستیغ و اهل ذوق را محفوظ و متمتع می ساخته و گاهی ضمن قصیده و غزل به بزرگان و امرای فارس و سلاطین مغول معاصرو و زرای ایشان پند و اندرز می داده و بزبانی که شایسته آنست که فرشته و ملک بدان سخن گویند به عنوان مغالزه و معاشقه نکات و دقائق عرفانی و حکمتی می پرورده و تا اوایل دهه آخر سده هفتم در شیراز به عزت و حرمت زیسته و در یکی از سال های مین ۶۹۱ و ۶۹۴ درگذشته

و در بیرون شهر کشیر از محلی که بقعه اوزیا رنگاه صاحب‌الدان است به خاک سپرده شده است چنان که اشاره کردیم سعی تخلص شعری شیخ است و نام او محل اختلاف می باشد بعضی مشرف الدین و برخی مصلح الدین نوشته و جماعتی یکی از این دو کلمه را لقب او دانسته اند و گروهی مصلح الدین را نام پدر شیخ نگاشته و بعضی دیگر نام خودش یا پدرش را عبدالله گفته اند و گاهی دیده می شود که ابو عبدالله را کنیه شیخ قرار داده اند و بعضی جاها نام او مشرف بن مصلح نوشته شده و در این باب تشویش بسیار است.

در خصوص کشورهایی که شیخ به آنجا مسافرت نموده علاوه بر عراق و شام و حجاز که ظاهراً مسلم است، هندوستان و غزنین و ترکستان و آذربایجان و آسیای صغیر و بیت المقدس و یمن و افریقای شمالی را هم مذکور داشته اند و اکثر این مطالب را از گفته های خود شیخ استنباط کرده اند ولیکن چنان که اشاره کردیم به هیچ وجه نمی توان به درستی آنها اطمینان نمود خاصه اینکه بعضی از آن گفته ها با شواهد تاریخی و دلایل عقلی سازگار نیست.

در باب ملاقات او با اشخاص و وقایع دیگر که از زندگانش نقل کرده اند همان شبهه های رود، آنچه می توان باور کرد استفاده او از شیخ ابوالعسر کج بن جوزی (نواده ابن جوزی معروف) و شیخ شهاب الدین سهروردی عارف است (که با حکیم معروف به شیخ اشراق بنیاد اشتباه کرد) و اینکه پدرش در خردسالی او وفات کرده و خود شیخ هم پسری داشته که در زندگی او جوانمرد شده است و در خصوص این دو مصیبت در بوستان اشعارت غم انگیزی دارد و داستانی که در گلستان نقل کرده که در شام ایسرفرنگ شده (در جنگ های صلیبی) و یکی از آشنایانش او را خرید و دست خود را به زنی به او داده

مانعی ندارد که راست باشد، و نیز از اشارش برمی آید که رشته دوستی او باد و برادرمعروف به صاحب دیوان یعنی شمس الدین محمد و علاء الدین عطا ملک جوینی وزیرای دانشمند مغول چنان که گفت اندک محکم بوده است و از کلمات شیخ پیدا است که به تصوف و عرفان اعتقاد داشته و شاید رسماً هم در سلسله متصوفه داخل بوده، و نیز گفت اندک محلی که امروز مقبره او و زیارتگاه اهل دل است خانقاهش بوده است. مذهب رسمی و ظاهری او سنن است و از بعضی از سخنانش استنباط کرده اند که اشعری است و از آنچه نقل کرده و از کلیه کلماتش برمی آید که اهل منبر و وعظ و خطابه هم بوده است چنان که کتاب بوتان بسیاری از قضایا و غزلیات او بهترین مواضع به شمار می رود.

اما در چگونگی بیان شیخ سعدی حق این است که در وصف او از خود شیخ بزرگوار سپیروی کنیم و بگوییم:

من دهبه قول ما ضحکم در وصف شمایل تو احرص

اگر سخن را به شیرین یا نمکین بودن بستیم، برای او مدحی نمکین است و اگر ادعا کنیم که فصیح ترین گویندگان و بلندترین نویسندگان است قوی است که حکلی برآند؛ اگر بگوییم کلامش از روشنی و روانی سهل و متنوع است، از قدیم گفت اند و همه کس می دانند، سخن شیخ خاصه در شعر، نه تنها بیانش دشوار است، ادراکش هم آسان نیست، همچون آب زلالی که در آبگینه شفاف هست اما از غایت پاکی وجودش را چشم ادراک نمی کند، ملائمتش با خاطر مانند ملائمت هوا با تنفس است که در حالت عادی هیچ کس متوجه روح افزا بودنش نیست. و اگر کسی بخوابد لطف آن را وصف کند جز اینست که بگوید جانخش است عبارتی ندارد، از این رو هر چند اکثر مردم شعر سعدی را شنیده و بلکه از بردارند و می خوانند، مگر کسی آ

که به راستی خوبی آن را درک کرده باشد و غالباً ستایشی که از سعدی می‌کنند تقلیدی است و بنا بر
 اعجابی است که از دانشمندان با ذوق نسبت به او دیده شده است. پی بردن به مقام شیخ با داشتن
 ذوق سلیم و تبصیح در کلام فصحا، پس از مطالعه و تأمل فراوان میسر می‌شود. جوانان و عوام هم از شعر سعدی
 مخلوط می‌گردند اما آنچه میسر دانشمندان به شرط دارا بودن صفات لازم از آن درمی‌یابند چیز دیگری است
 و گفتنی نیست، بنابراین از وصف سخن شیخ درمی‌گذریم و با نظم راجع به گوشه‌گردان
 بعضی نکات اکتفا می‌کنیم.

سعدی سلطان مسلم ملک سخن تسلطش در بیان از همه کس بیشتر است. کلام در دست او مانند موم است. هر
 معنایی را به عبارتی ادامی کند که از آن به‌تر و زیبا تر و موجز تر ممکن نیست. سخنش حشو و زواید ندارد و مشرق
 سخنکونی است. ایرانیان چون ذوق شعرشان سرشار بوده شیوه سخن را در شعر به نهایت زیبایی
 رسانیده بودند. شیخ سعدی همان شیوه را نه تنها در نظم بلکه در نثر به کار برده است، چنان که نثرش مره
 شعر، و شعرش روانی نثر را دریافته است و چون پس از گلستان، نثر فارسی در قالب شایسته‌تی
 ریخته شده بعد با شعر می‌هم مانند شعر سعدی در نهایت سلاست و روانی باشد در ترکیب شبیه نثر خواهد
 بود، یعنی از برکت وجود سعدی زبان شعرو زبان نثر فارسی از دوگانگی بیرون آمده و یک زبان شده است.
 گاهی شنیده می‌شود که اهل ذوق اعجاب می‌کنند که سعدی به قصد سال پیش به زبان امروزی ما سخن
 گفته است ولی حق این است که سعدی به قصد سال پیش به زبان امروزی ما سخن گفته است بلکه ما پس
 از هفتصد سال به زبانی که از سعدی آموخته ایم سخن می‌گوییم یعنی سعدی شیوه نثر فارسی را چنان

دانشین ساخته که زبان اوزبان رایج فارسی شده است و امی کاشش ایرانیان قدر این نعمت بدانند و
 دشیوه بیان دست از دامان شیخ بر نذارند که به فرموده خود او: «حد همین است محکونی و زیبایی را» و من
 نویسدگان بزرگ سراغ دارم (از جمله میرزا ابوالقاسم قائم مقام) که اعتراف می کردند که در نویسندگی
 هر چه دارند از شیخ معدی دارند. کتاب «گلستان» زیبا ترین کتاب نثر فارسی است و شاید بتوان
 گفت در سراسر ادبیات جهانی بی نظیر است و خصایصی دارد که در هیچ کتاب دیگر نیست، نثری است
 آسخته به شعر یعنی برای هر جمله مطلبی که به نثر داشته یک یا چند شعر فارسی و گاهی عربی شایسته آورده
 است که آن معنی را می پرورد و تأیید و توضیح تکمیل می کند، و آن اشعار چنان که در آخر کتاب توجه داده است
 همه از گفته های خود اوست و از کسی عاریت نکرده است و آن نثر و این شعر هر دو از هر حیث به درجه
 کمال است و در خوبی مزیدی بر آن متصور نیست. نثرش گذشته از فصاحت و بلاغت و سلاست و ایجاز
 و متانت و استحکام و ظرافت، همه آرایش های شعری را هم در بردارد، حتی سجع و قافیہ، اما در این جمله
 بی سجع و تکلف تصنع دیده نمی شود و کاملاً طبیعی است، نه سجع جامعنی فدای لفظ شده و نه سجع کالفظی زاید
 بر معنی آورده است، هر چه از معانی بر خاطرش می گذرد بدون کم و زیاد به بهترین وجه تمام و کمال به
 عبارت می آورد و مطلب را چنان ادامی کند که خاطر را کاملاً اقناع می سازد و دعایش تأثیر
 برهان دارد، در عین اینکه محبت و مسرت نیز می دهد، کلامش زینت فراوان دارد، از سجع و قافیہ و تشبیه
 و کنایه و استعاره و جناس و مراعات نظیر و غیر آن، اما به سبب وجه در این صنایع افراط و اسراف
 نکرده است، به خلاف بعضی از نویسندگان که بی جهت و بی تناسب عبارات خود را دامنا خواسته اند

آرایش دهند و جز این که لفظ را افزوده معنی را کاسته و سخن را کم مغز و ملاست انگیز یا منسلق و معقد ساخته اند. مجرب دیگر مکرر فته اند، چنان که نویسندگان می شناسیم که ده سطر عبارتشان به اندازه یک سطر معنی ندارد ولی شیخ اجل لطایف سخن را چنان به کار برده که گویی آن معانی را بجز این لفظی نیست، غالب عباراتش کلمات قصار و اشارات مثل سایر است و این نیست مگر اینکه در کوچکترین و زیباترین عبارات بهترین و پرمغزترین معانی را پرورده است. در اینجا گاهی به درجه اعجاز می رسد و گویا لفظ را چنان خوش داشته است که در بعضی از عباراتش چون دقت شود بر حسب قواعد ناقص به نظری آید اما به اندازه ای محکم و دلپذیر گفت که غالباً ذهن متوجه این نکته نمی شود. باری ستایش سخن سعدی چنان که شایسته است صورت پذیر نیست و برای درک زیبایی آن جز این که به ذوق احاطه شود کاری نمی توان کرد، کلمات قصار را همه کس در یاد دارد از آن گذشته مثلاً در این عبارات تأمل کنید و ببینید آیا در قوه بشر است که از این محکم تر و کم لفظ تر و پرمعنی تر و زیباتر سخن بگوید. می فرماید: «طایفه دزدان عرب بر سر کوهی نشسته بودند و منفذ کاروان بسته و رعیت بلدان از مکاید ایشان مرعوب، و لشکر سلطان مغلوب، به حکم آنکه ملاذمی مینح از قلعه کوهی به دست آورده بودند و ملجا و ماوای خود کرده...» و می فرماید: «یکی از پادشاهان پیشین در رعایت مملکت سستی کردی، و لشکر به سختی داشتی، لاجرم دشمنی صعب روی نمود همه پشت بدادند...» یا می فرماید: «پادشاهی به دیده تحارت در طایفه درویشان نظر کردی یکی از آن میان به فراست دریافت و گفت: ای ملک، ما در این دنیا به بیش از تو کمتریم و به بیش خوشتر و به مرگ برابر و به قیامت بهتر» یا می فرماید: «ابلی را دیدم سیمن خلعی ثمین در بر و مرکب تازی در زیر قصبی

مصری بر سر کبی گفت سعدی چگونه بی بسینی این دیبای معلم بر این حیوان لایعلم گفتیم خلی زشت است که به آب زرنشته است» یامی فرماید: «ای پدر، فواید عنبر بسیار است، از زنبهت خاطر و جبر منافع و دیدن عجائب و شنیدن غرائب و تفرج بلدان و محاورت خلایق تحصیل جاه و ادب و مزید مال و کسب و معرفت یاران و تجریت روزگاران...»

با این همه اعجاب که در حق عبارات سعدی می‌کنیم لطف معاینش اگر از آن بیش نباشد کم نیست و درباره او از روی اطمینان می‌توان گفت: که معدودی از سخن سرایان است که به بیخ وجه فاطمی و فضل فروشی در نظر گرفتند سخن کلفت است مگر برای انظار افکار و معانی که در دل داشته است. گلستان و بوستان سعدی یک دوره کامل از حکمت عملی است. علم سیاست و اخلاق و تدبیر منزل را جوهر کشیده و در این دو کتاب به دلکش‌ترین عبارات در آورده است. در عین اینکه در نهایت سکنی و متانت است از مزاج و طبیعت هم خالی نیست و چنان که خود می‌فرماید: «داروی تلخ نصیحت به شهید ظرافت بر آمیخته تا طبع ملول از دولت قبول محروم نماند» و انصاف این است که بوستان و گلستان را هر چه کمر بخوانند اگر اندکی ذوق باشد ملالت دست نمی‌دهد هیچ‌کس به اندازه سعدی پادشاهان و صاحبان اقتدار را به حسن سیاست و دادگری و رعیت پروری دعوت نکرده و ضرورت این امر را مانند اوروشن و مبرهن ساخته است. از سایر نکات کشورداری نیز غفلت نوزیده و مردم دیگر را هم از هر صنف و طبقه، از امیر و وزیر و لشکری و کشوری و زبر دست و زیر دست و توانا و ناتوان، درویش و توانگر و زاهد و دین پرور و عارف و کاسب و تاجر و عاشق و رند و مست و آخرت دوست و دنیا پرست، همه را به

و طایف خودشان آگاه نموده و سیح دقیقه ای از مصالح و مفاسد در آن فرو نگذاشته است. از خصایص گنجهت اکیمر سعدی دلیری و شهامتی است که در حقیقت گویی به کار برده است. در دوره ترک تازی مغول جباران دست نشاندۀ ایشان که از امارت و ریاست جز کام و هوسرانی تصویری نداشتند و هیچ چیز را مانع و رادع اجرای هوای نفس نمی انگاشتند با آن خشم آوران آتش بجاف که بایشان به قول مولانا جلال الدین بلخی: «حق نشاید گفت جز زیر کجاف» شیخ سعدی به تفسیر گوشه نشین، حقایق را به نظم و نثر بی پرده و آشکار چنان فریاد کرده که در سیح عصر و زمان کسی به این صراحت سخن نگفته است و عجب تر اینکه در همان بهنگام تنها به صاحبان اقتدار دنیا نپرداخته بلکه از شیخ احوال زاہد و عابد ریائی و قاضی فاسد و صوفی دنیا دار و پوچ بودن عبادت و ریاضتی که از روی صدق و صفا نبوده و نظر به خیر خلق نداشته باشد خود داری نموده است و عجب بصیرتی به احوال مردم و طبایع و انکار ایشان و اوضاع جهان و جریان کار روزگار دارد و با چه زبردستی در این امور نکته نخبی و دقیقته یابی می کند و چگونه در برابر رومی صواب رومی یابد، گویی شخص او مصداق همان هنرمند دغدغه پیشه است که به قول خود او در این روزگار دوبار عمر کرده و تجربه آموخته و اینک تجربه را به کار می برد.

شیخ سعدی از بزرگان عصر که خود مداحی کرده است اما مدایح او هیچ شباهت به ستایش های گویندگان دیگر ندارد، نه تملق می گوید، نه مبالغه می کند، بلکه سراسر گفتارش موعظه و اندرز است و متملقان و کنزافه گویان را سزانش می کند. مجد و حان خود را به داد و دهبس و مهربانی و دجویی ازفت را و ضعفا و ترس از خدا و تهیه توشه آخرت تحصیل نام نیک ترغیب و تخریب می نماید. سعدی متدین و مذهبی بلکه متعصب است.

اما تعصب و تدین رایج گاه دست آویز آزار مخافان دین و مذهب خود نمی سازد و بخاکاری با ایشان را روانی داند بسراپا مهر و محبت است و خویش و بیگانه و دوست و دشمن را مورد رافت و انصاف و مروت می دارد. بر براتی انسان دوست و انسانیت پرست است جس بهمردی او با بنا نوع بی نهایت است جز به مردم آزار و ظالم، با همه کس مهربان است، تا آنجا که سزای بدی را هم نیکی می خواهد؛ رقت قلب و دلسوزی او جانوران را نیز شامل است. با کمال تقیید می که به حفظ اصول و فروع دین و مذهب دارد به زهد خشک و آراستگی صورت ظاهر اهمیت نمی دهد معنی و حقیقت را می خواهد بصورت چهره باشد. همه این مزایا که برای سعدی بر شمریم اگر در یک کفه ترازو بگذارند کفه دیگر که با او برابری می کند جنبه عاشقی اوست. وجود سعدی را از عشق و محبت سرشته اند همه مطالب را به بستین وجه ادای کند اما چون عشق می رسد شور دیگر در می یابد بی هیچ کس عالم عشق را نه مانند سعدی درک کرده و نه به بیان آورده است. عشق سعدی با نچپه و هوی و هوس نیست. امری بسیار جدی است عشق پاک و عشق تمامی است که برای مطلوب از وجود خود می گذرد و خود را برای اومی خواهد کرد، نه او را برای خود عشق او از منحنی و آغاز می کند اما سرانجام به خالق می رسد و از این روست که می فرماید: «عشق را آغاز هست انجام نیست». «گلستان و بوستان از عشق بیانی کرده است اما آنجا که داد سخن را داده در غزلیات است و آن از موضوع کلام ما بیرون است.

از آنجا که وجود سعدی به عشق سرشته شده احساساتش در نهایت لطافت است. به قسم زیبایی را خواه صوری و خواه معنوی به شدت حس می کند و دوست دارد سر رقت قلب و مهربانی او نیز همین است و از

این است که هر کس با سعدی مانوس می شود ناچار به محبت اومی گراید.

برای اینکه سخن را پیش ازین دراز بنخسیم گوئیم: سعدی مانند فردوسی و مولوی و حافظ نمونه کامل انسان متدین حقیقی است که هر کس باید رفقار و نصرت او را سزای شوق قرار دهد اگر نوع بشر روح خود را به تربیت این رادمردان پرورش می داد، دنیا که امروز جهنم است بهشت می شد. آثار این بزرگواران خلاصه و جوهر تمدن چند هزار ساله مردم این کشور است و ایرانیان باید این میراث‌های گرانبهارا که از نیاکان به ایشان رسیده است، قدر بدانند و چه خوب است که برای ایرانی آنها را در عمر خود چندین بار بخوانند و هر چه بیشتر بتوانند از آن گوهرهای شایسته سوار از بر کنند و زین خاطر نماید معلوماتی را که از آنها به دست می آید بهره بیاورند داشته باشد و به دستورهایی که داده اند رفقار کنند که اگر چنین شود ملت ایران آن ملت متدین حقیقی خواهد بود که در عالم انسانیت به پیش قدمی شناخته خواهد شد.

باز برگردیم به کتاب «گلستان» و یکی دو نکته از گفتنی‌ها را که باقی داریم بگوئیم و لب فرو بندیم: از چیزهای توجیه کردنی این است که شیخ سعدی در گلستان نه تنها از کسی شعر به عاریت نگرفته است بلکه حکایاتی هم نقل کرده گویا همه استعاره خود اوست و جای دیگر اثری از آنها یافت نمی شود. و در باره حکایات بوستان نیز همین سخن را می توان گفت. نکته دیگر، این است که پیشینیان ما «گلستان» را از بس لک‌دش یافتند به دست فرزندان خویش دادند و کم‌کم چنان شد که نخستین کتاب فارسی که هر کودک ایرانی به خواندنش می پرداخت «گلستان» بود. این عادت هر چند برای مانوس ساختن اذهان به الفاظ و معانی پسندیده سودمند می شد، ولیکن زمانی بزرگ داشت و آن اینکه گلستان کتاب کج و دکان

شده بود و چون هر کس در آغاز عمر آن را می خواند بکدام خود را از خواندنش بی نیازی پنداشت و
 حال آنکه از روی انصاف گلستان کتاب فرد سالان نیست و شیخ اجل نیز برای آمان نگاشته است و
 آن بهره که از این کتاب باید برده شود برای کودکان میسر نیست پس ما توصیه می کنیم که «گلستان» را به
 جریب بعضی از قطعات که شاید بتوان مانند قطعات دیگر از کلمات فصحا از مواد قرأت شاگردان دبستان
 قرارداد، به دست کودکان نهند و درس و بحث و مطالعه و از بر کردن آن را برای دوره تحصیلی دبیرستانی
 بگذرانند هنگامی که جوانان هم به محضات لفظی آن بتوانند پی برند و هم از معانیش استفاده کنند و عبرت
 حاصل نمایند. آخرین اندرز می که در باره سخنان شیخ شیراز به برادران خود می گویم این است که سعدی
 را سمرق سخنگویی باید دانست اما تقلید نباید کرد که تقلید کردنی نیست. هر کس هم خواسته است به میدان
 تقلید سعدی برود، بخت خورده است سخن را البته باید از سعدی آموخت، اما هر نویسنده باید به روش
 خود برود و داستان زانغ و کبک را تجدید نکند. در اثبات دعاوی که کردیم حق این بود که از سخن شیخ
 بزرگوار شاهد و مثال بسیار یاد کنیم، اما چون این مقاله را مقدمه گلستان و بوستان قرار می دهیم سر اسر
 این دو کتاب را شاهد مدعای خود می آوریم و خوانندگان را دعوت می کنیم به اینکه با توجه به نکاتی که
 یاد کرده شد آثار شیخ را مگر بخوانند و به خاطر بسپارند که از عمر برخوردار می تمام خواهند یافت.
 در تمیم آنچه در مقدمه درباره سخن شیخ سعدی نگاشته ایم توجه می دهیم که نظم و شران بزرگوار دلالت
 دارد بر اینکه در آثار پیشینیان تأملی بسزا فرموده و از جهت لفظ و معنی از آمان استفاده کرده است و جز
 این نمی تواند باشد چه هر کوینده ناچار سخن گفتن را از پیشینیان می آموزد و معانی را که آمان پرورده اند

در ذخیره خاطرم اندوزد و همه باید چنین کنند و اگر نکنند سخندان و سخن سرا نخواهند شد. و شیخ سعدی گذشته از اینکه مضامین بسیاری از اشعارش از شعرای عرب خاصه از متنبی اقتباس شده پدید است که به فردوسی و سنایی و نظامی و انوری و نسیم فاریابی و کلیله و دمنه بهرامشاهی و مقامات حمیدی و موعظه‌خواجه عبدالنصاری و منظومه‌ها و کتاب‌های معتبر دیگر فارسی و تازی اعتنای تام داشته است و از بعضی از ایشان هم نام برده است. در گلستان این عبارت دیباچه که می‌فرماید: «یکی از دوستان که در کجاوه انیس من بودی و در حجره جلیس» بسیار شبیه است به عبارت آغاز مقامه نخستین از مقامات حمیدی که می‌گوید «حکایت کرد مرا دوستی که در حضر مرا جلیس م‌همدم بود و در سفر امین هم و غم» و قطعه «بس نامور به زیر زمین دفن کرده اند» در حکایت دوم از باب اول به روش قصیده‌ها لامعی از شعرای سده نهم گفته شده که یکی از ابیاتش این است:

نوشینروان اگر چه فراوانش کنج بود جز نام نیک از پی نوشینروان نماند
 و بسیاری از نخلت‌های باب ششم شباهت تام دارد به پند‌هایی که در ضمن حکایات کلیله و دمنه مندرج است. اقتباس عیب‌شمرده نمی‌شود و کاری است که همه گویندگان کرده و می‌کنند و لیکن شیخ سعدی اقتباساتی هم که از دیگران کرده غالباً از گویندگان پیشین بهتر و آفرموده است و نیز اگر اقتباس بسیار کرده قوه ابتکارش نیز به درجه کمال بوده و مقصدی بی‌سجس و واقع‌ننده است مثلاً صاحب مقامات حریری را می‌توان گفت از حریری و بدیع الزمان همدانی تقلید کرده است و اسدی طوسی مقلد فردوسی است و نظامی از سنایی و فخر کرکانی و فردوسی تقلید کرده است و قصیده‌سرایان همه مقلد یکدیگرند

اما شیخ سعدی نہ گاستان را بہ تقلید کسی تصنیف کردہ و نہ در بوستان مقلد واقع شدہ و نہ تصاید و غزلیاتش
بہ تقلید سخن سرا امان پیشین است و در ہر نوع از سخن کہ وارد شدہ آبت کار فرمودہ است. اما اقتباس
و تقلید مانی کہ کوین دکان دیگر از شیخ کردہ اند بہ حساب و شمار نمی آید و حاجت تفصیل ندارد کہ ہر کس
بہ فارسی نثر نیکو نگاشتنہ و غزل شیوہ اسرودہ پس از سدہ ہفتم ہجری
دانستہ یا ندانستہ شاکر دیشخ سعدی است.

محمد علی فروغی - ۱۳۱۹

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

به نام خداوند جان آفرین
خداوند بخشنده و سگیر
عزیزی که هرگز دشس سر بتافت
سر پادشاهان کردن فر از
نه کردن کشان را بکیر د به فور
و کر خشم کیر د ز کردار زشت
اگر با پدر جسنک جوید کسی
حکیم سخن در زبان آفرین
کریم خطا بخش پورش پذیر
به هر در که شد، بهج عزت نیافت
به درگاه او بر زمین نیاز
نه عذر آوران را براند به جور
چو باز آمدی، ماجرا در نوشت
پدر بے گمان خشم کیر د بسی

وگر خویش را رضی نباشد ز خویش
وگر بنده چاکبک نباشد به کار
وگر بر رفیقان نباشی شفیق
وگر ترک خدمت کنی لشکری
ولیکن خداوند بالا و پست
دو کوشش کی قطره از بحر علم
آدیم زمین فسره عام اوست
اگر بر جفا پیشه بشتافتی
بری، ذاتش از همت ضد و بس
پرستار امرش همه چیز و کس
چنان پهن خوان کرم کتر د
لطیف کرم کتر کار ساز
مروارید کبریا و مننه

چو بیگانگانش بر اند ز پیش
غریزش ندارد خدایونگار
به فرسنگ بگریزد از تور سیق
شود شاه شکرکش از وی بری
به عصیان در رزق بر کن نسبت
کنه بیند و پرده پوشد به حلم
بر این خوان بیخاچه دشمن، چه دست
که از دست قمرش امان یافتی؟
غنی ملکش از طاعت جن و انس
بنی آدم و مرغ و مور و مکس
که سمرغ در قاف قیمت خورد
که دارای خلق است و دانای راز
که ملکش قدیم است و ذاتش غنی

یکی رابه سر برنهد تاجِ بخت
کلاه سعادت یکی بر سرش
گلستان کند آتشی بر خلیل
کرآن است بنور احسانِ اوست
پس پرده بیند علّ مای بد
به تھدید اگر بر کشد تیغ حکم
و کرد دھد یک صلاکے کرم
به درگاه لطف و بزرگیش بر
فروماندگان رابه رحمت قریب
بر احوالِ نابوده علمش صبر
به قدرت، مکہ دارِ بالا و شیب
نہ مستغنی از طاعتش پشت کس
قدیمی کو کارِ نیکی پسند

یکی رابه خاک اندر آرزو تخت
کلمیم شقاوت یکی در برش
کروہی بر آتش بر دز آب نیل
و راین است، توقع فرمانِ اوست
ہمو پرده پوشد به آلاکے خود
به مانند کروہ بیانِ ضم کلم
عزازیل گوید نصیبی برم
بزرگان بھادہ بزرگی ز سر
تضرع کنان رابه دعوتِ محبوب
به اسرارِ ناکفۃ لطفش خمیر
خداوند دیوانِ روزِ حیب
نہ بر صرف او جای انکشت کس
به کلک تضاد در رحم نفش بند

روان کرد و بنحس اکتی بر آب	زمشرق به مغرب مه آفتاب
فرو کوفت برداشش میخ کوه	زمین از تب لرزه آمد ستوه
که کرده است بر آب صور مگرمی	دهد نطفه را صورتی چون پری
گل و گل در شاخ پیروزه رنگ	نه لعل و پیروزه در صلب سنگ
ز صلب او فتد نطفه ای در شکم	ز ابر افکند قطره ای سوی یم
وز این صورتی سرو بالا کند	از آن قطره، لؤلؤ می لالا کند
که پیدا و پنهان به نزدش یکی است	بر او علم یک ذره پوشیده نیست
اگر چندی دست و پانند وزو	همی کن روزی مار و مویز
که اند جز او کردن از نیست بهت	به امرش، وجود از عدم نقش بست
وز آنجا به صحرائی محشر برد	دگر ره به کتشم عدم در برد
فرو مانده از کُنهِ ما بهتیش	جهان بهتفق بر الهیتیش
بصر مهتسای جمالش نیافت	بشر، ما و رای جلاش نیافت
نه در ذیل صفش رسد دست فهم	نه بر اوج ذاتش پرد مرغ و هم